

عدالت به مثابه بیطرفی طرح و نقد نظریه‌ای درباره عدالت

محمد شجاعیان*

چکیده

رولز با انتشار کتاب «نظریه‌ای درباره عدالت» به عنوان یکی از مهمترین فلاسفه سیاسی قرن بیستم مطرح شد. او در این کتاب دو اصل بنیادین را به عنوان اصول عدالت برای همه اجتماعات بشری و با وجود تنوع اخلاقی آنها ارائه کرد. رولز در واقع عدالت را معطوف به آزادی تعریف می‌کند و بر مبنای آزادی به دفاع از عدالت می‌پردازد و رویکردی لیبرال به عدالت دارد. لیبرال‌ها و هم‌ضد لیبرال‌ها این نظریه را نقد کرده‌اند. از میان لیبرال‌ها روبرت نوزیک معتقد است که نظریه عدالت رولز مستلزم دخالت مستمر در امور مربوط به فرد و نقض مداوم آزادی‌های فردی است. اجتماع‌گرایان نیز مهمترین منتقدان ضدلیبرال نظریه عدالت هستند که معتقدند این نظریه نه تلقی درستی از اجتماع ارائه می‌دهد و نه برداشت صحیحی از فرد. لیبرالیسم رولزی، جامعه را فقط یک مخاطره و ریسک مشترک برای نیل به مزایای فردی می‌داند و فرد را نیز به صورت متنوع از پیوندهای اجتماعی تلقی می‌کند. درحالی‌که این غایات و اهداف و مشارکت فرد در اجتماعات مختلف است که هویت و موقعیت او را مشخص می‌کند و خصلت‌های اخلاقی خاصی را به زندگی و حیات فرد، اعطا می‌کند.

کلیدواژه‌ها: لیبرالیسم، آزادی، عدالت، جان رولز.

۱. مقدمه

هدف نوشتار حاضر طرح و نقد مختصری از نظریات جان رولز از مشهورترین فلاسفه سیاسی معاصر درباره لیبرالیسم و عدالت توزیعی به عنوان یکی از مهمترین

*استادیار گروه علوم سیاسی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه shojaiyan@rihu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۹۴/۹/۱۵، تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۲/۲۳

ارزشهای لیبرالی است. این امر عمدتاً بر اساس دیدگاه‌های که رولز در «نظریه‌ای درباره عدالت» (۱۹۷۱)، صورت گرفته است. پس از انتشار کتاب نظریه، فیلسوفان و نظریه‌پردازان سیاسی بسیاری به بررسی و نقد این کتاب و ایده‌های بنیادین آن پرداختند. شاید اغراق نباشد اگر گفته شود کتاب «نظریه‌ای درباره عدالت» در چهاردهه گذشته بیشترین مباحث در فلسفه سیاسی معاصر را به خود اختصاص داده است. برخی از نویسندگان معتقدند نظریه عدالت رولز مهمترین کتاب در فلسفه سیاسی معاصر است که به نظر می‌رسد سخن سنجیده‌ایست.

۲. لیبرالیسم و ارزش‌های سیاسی آن

لیبرالیسم به عنوان یک جریان سیاسی و همچنین یک سنت فکری تلاش می‌کند به دو هدف که به قول جان کیکس با هم ناسازگارند تعهد داشته باشد. هدف سلبی، احتراز از شروری مانند دیکتاتوری، شکنجه، فقر، عدم تساهل، سرکوب، تبعیض بی‌قانونی و مانند آن است. هدف ایجابی، ایجاد شرایطی است که افراد بتوانند زندگی سعادت‌مندانه‌ای را برای خود فراهم کنند. لیبرال‌ها معتقدند از میان این شرایط، خودمختاری در مرتبه نخست اهمیت قرار دارد. به طوری که اگر دولت حقوق افراد در انتخاب آزادانه شیوه زندگی، برخورد یکسان با اقدامات آنها، سهمی عادلانه از منابع و تکرر قابل توجه گزینه‌ها را برای آنها تضمین کند، اینها موجب پرورش خودمختاری فردی می‌شود. اهداف ایجابی، شامل ارزش‌های مانند خودمختاری، آزادی، حقوق، برابری و عدالت توزیعی و کثرت‌گرایی باید محقق شوند زیرا برای زندگی سعادت‌مندانه ضرور دارند.

به لحاظ فکری، می‌توان گفت سه نفر از فیلسوفان توانسته‌اند ایده‌هایی را طرح و نظام‌مند کنند که برای لیبرالیسم بنیادین بوده است. جان لاک، امانوئل کانت و جان استوارت میل. یکی از ایده‌های مهم لیبرالی آن است که اهداف حکومت، حراست از جان، آزادی و دارای شهروندان است. این ایده هر چند که مرهون تلاش هابز است اما توسط جان لاک قاعده‌مند شده است. بر اساس این ایده، همه شهروندان به شکلی برابر تابع اقتدار حکومت هستند و حکومت از آن جهت پذیرفتنی و معقول است که حق زندگی، آزادی و دارایی افراد را تضمین می‌کند. اقتدار مشروع این حقوق را محافظت می‌کند و تنها زمانی مخالفت با اقتدار موجه است که از انجام این امور تخطی کند. قاعده‌مند کردن ایده خودمختاری توسط کانت صورت گرفت. خودمختاری کانتی

وضعیتی است که افراد در آن از تحکیمات بیرونی مانند اجبار و زور و یا اشکال مختلف تهدید و انقیاد، آزاد هستند و کردار افراد عبارت است از به کارگیری و کار بست انتخاب‌های آنها. افراد همچنین در وضعیت خودمختاری، از تأثیرات درونی که از طریق امیال و یا تعصبات کنترل نشده، انتخاب‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد، آزاد هستند و انتخاب‌های آنها تحت کنترل فردی، منطبق بر اصولی همگانی‌پذیر قرار دارد. کانت معتقد بود که همه انسان‌ها از نظر استعداد خودمختاری برابر هستند، مسئولیت اخلاقی و کرات انسانی متکی به این استعداد است و اخلاق، هر کسی که استعداد خودمختاری دارد را حرمت می‌نهد. در نتیجه کانت این ایده را مطرح می‌کند که همه افراد به خاطر خودمختاری‌شان، از حیثیت یکسانی برخوردار هستند.

جان استوارت میل هم این ایده بسیار مهم برای لیبرالیسم را تقویت کرد که مداخله در کردار افراد، غیرمجاز است. حتی وقتی که کردار افراد، تحت تأثیر ملاحظات نامعقول، ویرانگر و یا عاطفی است مشروط بر آنکه به کردار دیگران آسیبی نرسد، مداخله در آن غیرمجاز است. از این رو، میل، مداخله پدرسالارانه به قصد سود رساندن به افراد را نمی‌پذیرد. دفاع او از این ایده مبتنی بر دیدگاهی لیبرال است که به طور گسترده‌ای مورد پذیرش قرار گرفته است و آن عبارت است از اینکه: افراد بهتر از هر کسی می‌دانند که چه چیزی برایشان خوب است و چه چیزی برایشان خوب نیست. حتی اگر این تشخیص به واقع خطا باشد، بهتر از آن است که به دیگران و از جمله دولت‌ها اجازه ندهیم تلقی خاصی از خیر را بر افراد تحمیل کنند. (kekes, 1997: 2-3) جان رولز از مهم‌ترین فیلسوفان سیاسی لیبرال در دوران معاصر در فقره‌ای بسیار مهم مفروضات لیبرالیسم را این‌گونه بیان می‌کند: «چگونه ممکن است در طول زمان جامعه‌ای عادلانه و باثبات از شهروندانی آزاد و برابر وجود داشته باشد که بواسطه آموزه‌های معقول دینی، فلسفی و اخلاقی عمیقاً متمایز هستند» (Rawls, 1993: 133)

بدین سان مفروضاتی که به قرائت‌های مختلف لیبرالیسم وحدت می‌بخشد عبارتند از اینکه دولت لیبرال باید توسط ارزش‌هایی هدایت شود که منعکس‌کننده کثرتی از تلقی‌های معقول از زندگی سعادت‌مندانه باشند. آزادی و برابری شهروندانش را تضمین کند و نظام توزیع عادلانه‌ای از خیرها را که شهروندان برای تبعیت از تلقی معقول خود از زندگی سعادت‌مندانه به آن نیاز دارند را برقرار سازد. لیبرال‌ها معتقدند شهروندان نه تنها می‌توانند بلکه باید درباره تلقی خاصی از زندگی سعادت‌مندانه، خودشان و شکلی خودمختار در حوزه خصوصی، تصمیم بگیرند. در نتیجه می‌توان کثرت‌گرایی،

آزادی، حقوق، برابری و عدالت توزیعی را ارزش‌های بنیادین لیبرالی معرفی کرد. آنچه این ارزش‌ها را معنا می‌دهد و آنها را ارزشمند می‌کند، توانمندسازی افراد با هدف پیگیری زندگی خودمختارانه است. هدف لیبرالیسم ایجاد و نگهداشتن آن دسته از نهادهای سیاسی است که این ارزش‌ها را از طریق خودمختاری، پرورش می‌دهند. اختلاف میان قرائت‌های مختلف لیبرالیسم از آنجا نشأت می‌گیرد که لیبرال‌ها درباره تفسیر این ارزش‌های بنیادین و اهمیتی که آنها برای خودمختاری قائلند، اختلاف نظر دارند. (Kekes, 1997:4)

بر این اساس بسیاری از اندیشمندان سیاسی لیبرال، ایده تلاش برای تحقق یک اجتماع سیاسی که در آن بر سر مسائل اخلاقی توافق وجود داشته باشد را رها کرده و معتقد شده‌اند تکثر اخلاقی باید پذیرفته شود و نظریه سیاسی هم باید براساس همین ایده، بسط یابد. بسیاری از نوشته‌های نظریه پردازان سیاسی برجسته لیبرال، امروزه به این نکته صریحاً اشاره می‌کند. آنها تلاش کرده‌اند نظریه‌ای درباره سیاست را بسط دهند که اختلافات بر سر اینکه خیر انسان‌ها چیست و ماهیت نهایی آن چیست را به عنوان یک اصل بنیادین و یک واقعیت غیرقابل رفع و رجوع می‌پذیرد. در این منظر، هیچ بنیادی برای وصول به یک دریافت مشترک و نهایی درباره ماهیت خیر و شر در حوزه سیاست وجود ندارد. اینها ارزش‌هایی شخصی هستند که نمی‌توان به شکل آفاقی درباره آنها استدلال و از آنها دفاع کرد. آنها معتقدند آرمان ایجاد یک نظم اخلاقی واحد که تعیین کننده غایت و خیر انسان است باید رها شود. در مقابل باید در پی یافتن قواعدی مستقل از یک تلقی خاص درباره خیر و سعادت بود، بگونه‌ای که آن قواعد درباره موضوعات بنیادین اخلاقی بیطرف باشد. (Plant, 1991:75) مسأله اصلی اندیشمندانی مانند رولز به عنوان یکی از مهم‌ترین لیبرال‌های کانتی معاصر نیز یافتن چنین قواعدی بوده است.

۳. نظریه عدالت رولز

همانگونه که گفته شد یکی از ارزشهای سیاسی لیبرالیسم ارزش عدالت است. این ارزش مهم پیوند بسیار محکمی با آراء رولز در کتاب «نظریه‌ای درباره عدالت» دارد. به قول جان کیکس پیوندی که عدالت با جان رالز دارد، در مورد هیچ ارزش اساسی لیبرالی دیگری با یک متفکر واحد وجود ندارد. دیدگاههای رولز، بیشتر در دو کتاب نظریه‌ای درباره عدالت (۱۹۷۱) و لیبرالیسم سیاسی (۱۹۹۳) بسط یافته است. از زمان

انتشار کتاب نخست، موضوعات پیچیده‌ی مطرح شده توسط او با استقبال و توجه زیادی مواجه شده است. رالز در پاسخ به نقادی‌ها، موضع خود را مورد بازنگری قرار داده و جدیدترین دیدگاه‌های خود را در کتاب دوم‌اش مطرح نمود. نظریه رالز راجع به عدالت به طور کلی نیست، بلکه فقط جنبه توزیعی آن را مد نظر دارد. (kekes,1997:11)

رولز نظریه خود درباره عدالت را، در نقطه مقابل رویکرد نفع‌گرایانه فیلسوفانی مانند بنتام و میل، مبتنی بر ایده عدالت به مثابه بی‌طرفی بنا می‌نهد. او عدالت را موضوع اساسی و بنیادین جامعه می‌داند و تأکید می‌کند: «همان گونه که میزان بهره‌مندی از حقیقت و صدق بالاترین ارزش و فضیلت نظام اندیشه‌ای و نظری است عدالت نیز اولین و بالاترین ارزش و فضیلت نهادهای اجتماعی است. یک نظریه هر قدر هم شکوهمند و دارای توجیه اقتصادی باشد در صورتی که نادرست باشد باید اصلاح شود.» (Ralws,1971:1) بر این اساس قوانین و نهادها فارغ از میزان کارآمدی و سازمان‌یافتگی مطلوبشان، در صورتی که ناعادلانه باشند باید اصلاح یا طرد شوند. رولز معتقد است لازمه فردگرایی آن است که آزادی و حقوق فرد به منزله ابزاری برای تأمین منافع جمعی و عمومی در نظر گرفته نشود. (Ralws,1971:25) بر این اساس حقوق و آزادی‌های فردی نباید تابع محاسبات و ملاحظات نفع‌جمعی قرار گیرد بلکه باید به عنوان مضمونی مستقل از منفعت مورد تأکید و دفاع قرار گیرد. در نتیجه رولز دغدغه تفسیر و توجیهی فردگرایانه از عدالت را دارد. رولز برای توجه عقایدش به سنت کانت روی می‌آورد و نظام اخلاقی کانت را مبنای نظریه خود قرار می‌دهد. در سنت فکری لیبرال، دو رویکرد بزرگ و ریشه‌دار اخلاقی و سیاسی نسبت به اصول لیبرالیسم و همچنین ماهیت بشر وجود دارد. یکی رویکرد نفع‌انگاران و دیگری رویکرد وظیفه‌گرا. رویکرد اول با تأکید بر سرشت نفع‌گرایانه و منفعت‌طلبانه بشر تلاش می‌کند، آزادی و عدالت را تعریف کند و مهم‌ترین علل در رفتار انسان را انگیزه جلب نفع و دفع ضرر فرض می‌کند. در این رویکرد هیچ‌کس بهتر از خود فرد نمی‌تواند نفع و ضررش را تشخیص دهد. کسانی مانند جان استوارت میل در چارچوب پیشینه کردن رفاه اجتماعی از اصول لیبرالی دفاع می‌کردند. از این منظر نفع‌انگاران تأکید می‌کنند دولت نباید به شهروندان خودش مدل خاصی از زندگی را تحمیل کند، حتی به خاطر حفظ مصالح و خیر مردم. چرا که چنین امری در درازمدت باعث کاهش رفاه و سعادت انسان می‌شود. بهتر آن است که مردم خودشان انتخاب

کنند و لو این که در مواردی هم دچار خطا شوند. به نظر میل تنها تعریف شایسته از آزادی آن است که هر فرد بتواند خیر مطلوب خودش را به شیوه دلخواه پی گیری کند. (Sandel, 1982:11) رویکرد دوم مربوط به کانت است. کانت معتقد است نگرش نفع انگارانه از حیث نظری بی مبنا و سست است و هم از حیث عملی نیز ظالمانه و تحمیل کننده است. اخلاق مورد نظر او وظیفه گرا نامیده می شود یعنی ارزش و فضیلت عمل ارادی انسان به مثابه سوژه ای عاقل و آزاد بواسطه نتیجه مترتب بر آن نیست بلکه بواسطه ارزش ذاتی خود آن است. سؤالی که مطرح می شود آن است که مبنای تشخیص قواعد اخلاقی چیست؟ کانت در پاسخ، بحث ماهیت انسان را مطرح می کند. انسان دو ساحت دارد: بعد جسمی و حسی که باعث ارتباط انسان با جهان محسوس بیرونی می شود. در این ساحت انسان هم مانند سایر اجسام و موجودات تحت تأثیر قوانین علی عالم محسوس قرار دارد در این ساحت قطعیت حاکم است. ساحت دیگر ساحتی منطقی، فراحسی و فراتجربی است که عرصه آگاهی است و مستقل از قوانین طبیعی عمل می کند. انسان در این عرصه خودش تصمیم گیر و عامل است. منشأ اعمال، اراده آزاد سوژه عاقل است کانت از این وضعیت به وضعیت خودمختاری انسان تعبیر می کند.

رولز به رویکرد دوم تعلق دارد و منتقد رویکرد نفع انگار در دفاع از ارزشهای لیبرالی محسوب می شود. به نظر رولز در نظریات اخلاقی دو مفهوم عمده وجود دارد که ساختار نظریات اخلاقی تا حد زیادی متأثر از چگونگی تفسیر و پیوند این دو مفهوم می باشد: اخلاق مبتنی برحق و اخلاق مبتنی برخیر. (Ralws, 1971:21) مطابق نگرش غایت انگار، خیر مستقل از حق تعریف می شود و حق چیزی است که در جهت انباشت خیر قرار داشته باشد. یعنی نهادها و اعمال مبتنی بر حق هستند که در مقایسه با گزینه های موجود بیشترین میزان خیر را عرضه کنند (Ralws, 1971:19). عقلانیت مورد ادعای مکاتب غایت محور از لحاظ اخلاقی آن چیزی است که در خدمت بیشینه کردن خیر قرار می گیرد. به نظر رولز، همه نظریات غایت گرا در باب توزیع خیر دچار مشکل هستند و فاقد چارچوب روشن و صریحی در باب توزیع خیرها می باشند. چون ایده توزیع خیر موجود، خود در چارچوب مفهوم «حق» قابل طرح است و این که همه افراد را نسبت به خیرهای اجتماعی محق بدانیم. (Ralws, 1971:22) در باب مکتب نفع انگاری، خود مبتنی بر غایتی همچون «نفع و سود» است. در نتیجه خود مکتب نفع انگاری با وجود آن که بر مکاتب غایت گرا، انتقاد وارد می کند، خودش در

حصار غایت انگاری آن هم از نوع نتیجه گرا قرار گرفته است. رولز معتقد است نظریه نفع انگاری نمی تواند تمایز میان انسان ها را جدی بگیرد و آن را در نظر گیرد. چون مکتب نفع انگاری اصول و چارچوب های لازم برای تنظیم جامعه را همان نظریه انتخاب عقلانی فردی معرفتی می کند. در واقع نفع انگاری بسط نظریه انتخاب عقلانی و فردی به سطح جامعه است. (Ralws, 1971:24) همان طوری که در نظریه انتخاب عقلانی مهم بیشینه کردن سود و نفع می باشد و توجهی به چگونگی توزیع سود و نفع در طول زندگی فرد نمی کند در سطح جامعه هم توجهی به توزیع خیرهای اجتماعی ندارد و هدف صرفاً بیشینه کردن سود و نفع جمعی است. (Ralws, 1971:22-23) به نظر رولز، نفع انگاری براساس منطق انتخاب عقلانی، علایق و امیال تمام افراد جامعه را در یک سیستم منسجم و کلی از امیال قرار می دهد که این امر باعث نادیده گرفتن تکثر انسانی می شود و تنها حالت خاصی از رفتار انسانی را ملاک ارزیابی و تقویم نهادهای اجتماعی قرار می دهد. ضعف مکتب نفع انگاری در جدی گرفتن واقعیت متکثر فردی در جوامع انسانی، موجب می شود تمامیت وجود انسانی خدشه دار شود چرا که عده ای از انسان ها، ابزار عده ای دیگر می شوند. یعنی مدل زندگی عده ای از افراد مستقل و منفک از مدل زندگی سایر افراد قرار نمی گیرد. (Ralws, 1971:26-27) این موضوع، منجر به در نظر نگرفتن واقعیت تکثر وجود در جوامع امروزی می شود. تکثر یکی از مهم ترین ارزش های لیبرالی است که به نظر رولز نظریه نفع انگارانه آن را نقض می کند.

رولز، مانند بسیاری از فیلسوفان سیاسی لیبرال در دوره معاصر - مانند رونالد دورکین، بروس آکرم، جان گری، و جوزف رز - ایده بنا نهادن سیاست بر زندگی سعادت‌مندان را رها می کند و معتقد می شود که وظیفه حکومت صرفاً تنظیم و برقراری قواعدی است که شهروندان را قادر می کند تا زندگی خود را به میل خود بسازند. انطباق با چنین قواعدی حق شمرده می شود. حال آن که خیر آن چیزی است که شهروندان را در تلاش برای زندگی، هدایت می کند. (Kekse, 1997:6) در نتیجه سیاست باید مبتنی بر و وابسته به «قواعد» باشد. قواعدی که برای هر فرد بیشترین مقدار آزادی را برای پی گیری خیرهای خودش، به شیوه ای که خودش می خواهد تضمین می کند، تا زمانی که به شکل غیر عادلانه عمل نکند و آزادی دیگران را نقض ننماید. اخلاق قواعد یا اخلاق مبتنی بر حق، به جای اخلاق غایات یا اهداف یا به عبارت دیگری اخلاق مبتنی بر خیر، خصلت محوری آن شکل از لیبرالیسم معاصر

است که رولز در زمره ی آن قرار گرفته است. این قواعد یا حقوق باید به گونه ای صورت بندی و توجیه شوند که بر مفروضات مشخصی درباره معرفت شناسی، متافیزیک، ماهیت بشر یا زندگی سعادت‌مندان مبتنی نباشد. (Plant, 1991: 77) اگر هدف لیبرالیسم آن است که تصمیمات سیاسی باید تا جایی که ممکن است از مفاهیم زندگی سعادت‌مندان یا آن چه که به زندگی ارزش می دهد مستقل باشد، آنگاه در صورتیکه حکومت یک تلقی از خیر را بر تلقی های دیگر ترجیح دهد، با آنها به صورت برابر برخورد نکرده است. بنابراین مسأله اصلی برای لیبرالیسم و از جمله برای رولز تعیین مجموعه ای از قواعد است که براساس آن ها حکومت می تواند با افراد به طور برابر برخورد کند و برداشت خاصی از خیر را بر آن ها تحمیل نکند. پس رولز باید نشان دهد قواعدی که یک جامعه لیبرال تعریف می کند چگونه می توانند از یک موضع بی طرف درباره مفاهیم متفاوت خیر استنتاج شوند. هر شکل مشروع فعالیت دولت باید مبتنی باشد بر مجموعه ای از قواعدی که به شکل بی طرف استنتاج شده باشند. فعالیت های سیاسی باید مستقل از خیر باشند و مستلزم تحمیل نامشروع اخلاق بر کسانی نباشد که با آن اخلاق موافق نیستند. یافتن چیزی قواعدی در دهه های پایانی قرن بیستم، جایگاه مهمی در نظریه لیبرالیسم یافته است و از دغدغه های اصلی فیلسوفان خط مقدم لیبرالیسم یعنی هایک، رولز، دورکین، آکرمن و نوزیک بوده است. (Plant, 1991: 77-78)

رولز در کتابش با کمک دو مولفه به این سوال محوری - یعنی قواعد و حقوق بی طرفی که دولت لیبرال می تواند مبتنی بر آن ها باشد- پاسخ می دهد: نظریه خیر های اولیه و استدلال درباره «وضعیت اولیه» (original position). به نظر او می توان مجموعه ای از خیرهای اولیه را تشخیص داد که همه اشخاص، بدون توجه به این که چه تلقی خاصی از خیر دارند، خواهان آن باشند و این مجموعه از خیرها از هر مفروض خاصی درباره ماهیت بشر مستقل باشد. رولز برای تبیین این که این خیرها چه چیزهایی هستند از ابزاری با عنوان نظریه ای «نحیف» (thin) درباره خیر استفاده می کند. همه افراد معقول نظریه های فربه (thick) و بسط یافته ای درباره خیر دارند. به عبارت دیگر آن ها طرحی برای زندگی، ایده ای درباره این که چه چیزی می خواهند باشند، چه چیزی در زندگی می خواهند به دست آورند و ایده ای درباره ماهیت شخصیت و اهدافشان دارند. در یک جامعه تکثرگرا، این طرح های مختلف درباره زندگی، متنوع و غیرقابل قیاس خواهند بود. اما به نظر رولز، با وجود این تکثر، می

توان درباره برخی خیرها در جامعه تبیینی مورد توافق ارائه کرد. رولز این توافق را، نظریه «نحیف» درباره خیر می نامد و تأکید می کند که این نظریه نحیف، دربرگیرنده مجموعه ای از خیرهاست که توسط هر شخص عاقلی، برای تعیین و تحقق طرح مورد نظرش برای زندگی، ضرورت دارد. (Plant, 1991: 98)

این موضوعات بنیادین، ابزارهای محوری برای توسعه دادن هر نظریه فربهی درباره خیر است، یعنی طرح خاصی برای زندگی. در حالی که طرح ها برای زندگی ممکن است بنیاداً متفاوت باشند اما این خیرهای اولیه این گونه نیستند و اصطلاحاً شرایط لازم برای چارچوب بندی و اجرای نظریه های فربه درباره خیر هستند. در این معنی، می توان به تعریفی از خیرهای بنیادین دست یافت که قابلیت توزیع در جامعه را دارند و نسبت به اهداف خاص انسان بی طرف هستند. رولز معتقد است این خیرها شامل: حقوق و آزادی ها، فرصت ها و توانمندی ها، درآمد و ثروت و احساس یک فرد درباره ارزش خودش می باشد. حقوق و آزادی ها شرایط ضروری برای پی گیری یک تلقی از خیر است. زیرا بدون تضمین آزادی ها توسط حقوق اساسی، یک فرد نمی تواند تلقی خاص خود از خیر را پی گیری کند. بدون منابع مادی فرد نخواهد توانست طرحش برای زندگی را اجرا کند؛ بدون احساس یک فرد درباره ارزش و احترامی که برای خودش قائل است، هر طرحی برای زندگی بی معنا خواهد بود و مفهوم خیر مهم به نظر نخواهد رسید.

پس از مشخص کردن خیرهای اولیه، رولز مجبور است توضیح دهد که چگونه می توان یک اصل بی طرف برای توزیع چنین خیرهایی داشت. پاسخ رولز به این سؤال، موجب می شود دومین جنبه از نظریه اش مطرح شود: یعنی مفهوم قرارداد گرایانه رولز درباره وضع اولیه و پرده جهل. وظیفه نظریه رولز درباره وضع اولیه و پرده جهل، ایجاد تبیینی از توزیع منصفانه خیرهاست که همچنان، مبتنی بر دیدگاه ویژه ای درباره خیر نباشد. رولز بدین منظور، یک مدل فرضی از انتخاب اجتماعی را بنا می نهد. در این شرایط فرضی، افراد می خواهند درباره اصول توزیع خیرها تصمیم بگیرند یعنی می خواهند تصمیم بگیرند که بر مبنای چه اصل یا اصولی بیطرف درباره خیر، می توان خیرهای اولیه را توزیع کرد. وضع انتخاب اصول عدالت توسط مردمی که خود در یک وضع اخلاقی برابر قرار دارند و از توانایی مستقل و استدلال کردن برخوردارند، به نظر رولز باید شرایط خاصی داشته باشد و آن بی خبری افراد از تلقی خودشان درباره خیر و زندگی سعادتمندانه مورد نظر است. همچنین بی خبری از توانایی های ذهنی و بدنی

خودشان که می‌توانند در پیشبرد منافع یک گروه خاص از اشخاص بکار گیرند است. به عنوان مثال اگر من بدانم که پس از تشکیل اجتماع سیاسی جز افراد ثروتمند جامعه خواهم بود احتمالاً از قوانینی مانند اخذ مالیات تصاعدی از ثروتمندان حمایت نخواهم کرد. این عدم حمایت به نوعی مغرضانه است و من با انگیزه خاصی و آن منافع شخصی خودم که از آن مطلع هستم آن را انتخاب کرده‌ام. به نظر رولز اشخاص را نمی‌توان از گرایش به سمت منافع خود منع کرد مهم آن است که او در لحظه انتخاب نداند که وضعیتش در اجتماع چگونه خواهد بود. لذا ضرورت بیطرفی مستلزم آن است که انتخاب کنندگان، عقلانی فرض شوند و از ارزش‌ها و توانمندیهای خود در جامعه‌ای که تشکیل خواهد شد بیخبر باشند. آن‌ها می‌دانند که خیرهای اولیه چه چیزهایی هستند و همچنین می‌توانند هر واقعیت عمومی درباره روان‌شناسی انسان و جامعه انسانی را بدانند اما نمی‌دانند خودشان در چه جایگاهی قرار خواهند داشت. (Plant, 1991: 99-100) رولز معتقد است با در نظر گرفتن این شرائط، همه افراد، بدون توجه به تلقی خاص خودشان از خیر و ماهیت انسان، دو انتخاب را خواهند پذیرفت. به عبارت دیگر با دو اصل موافقت خواهند کرد و این دو اصل از نهایت اهمیت برای رولز برخوردار است چرا که مبنای توزیع خیرهای اولیه و بنا نهادن یک جامعه لیبرال، و قضاوت درباره نهادهای موجود در جامعه و عملکرد و جهت‌گیری‌های دولت لیبرال خواهد بود. این دو اصل که در واقع پاسخ به اصول توزیع خیرهای اولیه هستند عبارتند از:

۱) اصل اول که عبارت است از توافق درباره بیشترین میزان آزادی اساسی به گونه‌ای که هر فرد بیشترین فرصت را برای اجرای طرح مورد نظرش برای زندگی، داشته باشد. با این شرط که فرد در آزادی مشابه برای دیگران، دخالت نکند.

۲) اصل دوم، که مربوط به تفاوت‌های موجود در جامعه است، تأکید می‌کند نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی، و به عبارت دیگری نابرابری‌ها در درآمد، ثروت و موقعیت اجتماعی، تنها در صورتی عادلانه است که اولاً به سود کم امتیازترین و بی‌بهره‌ترین اعضای جامعه باشند و ثانیاً نابرابری به وضعیت‌هایی که می‌تواند مورد رقابت باشند تحت شرایط برابری منصفانه فرصت‌ها، پیوند بخورند. یعنی نابرابرها نتیجه رقابت تحت شرایط برابری منصفانه فرصت‌ها باشد. لذا نابرابری‌های منابع تنها در صورتی مشروع است که به سود کم امتیازترین مردم باشند به گونه‌ای که ممکن نباشد وضع کم امتیازترین بخش مردم از آن‌چه که هست بهتر شود.

رولز این اصول را این گونه بیان می کند: «اصل اول: هر شخص باید از حقی برابر نسبت به گسترده ترین نظام آزادی های اساسی که با نظام آزادی برابر برای همه سازگار باشد برخوردار شود. اصل دوم: نابرابری های اجتماعی و اقتصادی باید به گونه ای تنظیم شوند که الف) بیشترین سود را به کم امتیازترین اشخاص برسانند به گونه ای که با اصل پس اندازهای عادلانه سازگار باشد و ب) مشاغل و مناصب در شرایط برابری فرصت ها، به روی همه باز باشد.» (Rawls, 1971: 266)

۴. نقد نظریه عدالت رولز

اهمیت بسیار زیاد آراء رولز در فلسفه و نظریه سیاسی معاصر موجب شده است کتب و مقالات بسیار زیادی هم در شرح و بسط نظریه عدالت رولز و هم در نقد و رد آن در چهار دهه گذشته نگاشته شود. ساموئل فریمن، ویراستار کتابی که دانشگاه کمبریج درباره رولز منتشر کرده است در پایان کتاب فهرستی سی صفحه ای از عناوین مهمترین کتب و مقالاتی که در زمینه رولز منتشر شده را ذکر کرده است. (Freeman, 2003)

منتقدان نظریه عدالت رولز را می توان به دو دسته کلی تقسیم کرد. دسته نخست شامل لیبرال‌هایی است که ضمن پذیرش اصول کلی لیبرالیسم، انتقاداتی بر نظریه رولز وارد می کنند. هرچند در برخی موارد میزان این انتقادات آنقدر گسترده است که منجر به رد کل نظریه رولز می شود. دسته دوم ضدلیبرال‌هایی را در بر می گیرد که هم نظریه رولز و هم لیبرالیسم را مردود می دانند. (Kekes, 1997: 137) از میان لیبرال‌هایی که منتقد نظریه رولز محسوب می شوند می توان به روبرت نوزیک به ویژه کتاب برجسته اش یعنی «آناشسی، دولت و مدینه فاضله» اشاره کرد. (Nozick, 1974) همانگونه که گفته شد لیبرالیسم معاصر که عمدتاً متأثر از سنت فکری کانت است در دو شاخه اصلی طرح و بسط یافته است. یکی شاخه برابر خواهان که رولز از مهمترین آنهاست و دیگری شاخه اختیارگرایان. لیبرال‌های برابرخواه (egalitarian liberals) از دولت رفاه حمایت می کنند و از طرح آزادی‌های مدنی به همراه حقوق اجتماعی - اقتصادی خاص شامل حق رفاه، آموزش، بهداشت حمایت می کنند. در مقابل لیبرال‌های اختیارگرا (libertarian liberals) از اقتصاد بازار حمایت می کند و از آزادی‌های مدنی که با رژیم دقیق از حقوق مربوط به مالکیت فردی ممزوج شده باشد دفاع می کنند. (Sandel, 1984: 4). ایراد نوزیک به عنوان مهمترین فیلسوف سیاسی اختیارگرا، آن است

که نظریه رولزی درباره عدالت این امر را مفروض می‌گیرد که خیرهایی که به وجود می‌آیند مورد تملک کسی قرار نگرفته‌اند و منتظر هستند بر اساس یک برادشت یا تلقی از عدالت، بین شهروندان توزیع شوند. در حالیکه به نظر نوزیک، خیر مواهبی الهی نیستند و وجود آمدن یک خیر، توسط شخص یا اشخاصی که آن را تولید کرده‌اند صورت می‌گیرد. بنابراین، آن شخص یا اشخاص هستند که استحقاق مالکیت آن خیر را دارند. (Kukathas & Pettit, 1990: 84) به نظر نوزیک نظریه عدالت رولز مستلزم دخالت مستمر در امور مربوط به فرد و نقض مداوم آزادیهای فردی است. (Kukathas & Pettit, 1990: 91)

اما در خارج از گفتمان لیبرال، مهمترین انتقاداتی که به نظریه عدالت رولز وارد شده است را فلاسفه سیاسی اجتماعگرا (communitarian) مطرح کرده‌اند. مکتب اجتماع-گرایی جدید در اوائل دهه ۱۹۸۰، با انتشار چهار کتاب مهم، ظهور و بروز یافت: «در جستجوی فضیلت» مکینتایر در سال ۱۹۸۱، «لیبرالیسم و محدودیت‌های عدالت» سندل در سال ۱۹۸۲، «حوزه‌های عدالت» والزر در سال ۱۹۸۳ و «مقالات فلسفی» چارلز تیلور در سال ۱۹۸۵. هر یک از این کتاب‌ها به شیوه خودشان، اهداف و آرمان‌های لیبرالیسم به ویژه در زمینه عدالت و حقوق را مورد نقد قرار دادند. هدف اصلی انتقادات این کتاب‌ها، «نظریه‌ای درباره عدالت» رولز بود (Christian & Christman, 1990: 304). به نظر اجتماعگرایان نظریه عدالت رولز نه تلقی درستی از اجتماع ارائه می‌دهد و نه برداشت صحیحی از فرد. لیبرالیسم رولزی، جامعه را فقط یک مخاطره و ریسک مشترک برای نیل به مزایای فردی می‌دانند، جامعه را یک گردهمایی ماهیتاً شخصی می‌دانند که توسط افرادی که منافع ذاتی‌شان به صورت مستقل و مقدم بر اجتماعی که عضو آن هستند تعریف شده است. تلقی‌های مربوط به خیر که دارای محتوایی جمعی هستند و به لحاظ ماهیتشان بر مرزهای اجتماعی تأکید دارند، خودشان بدون توجه به این که ابزاری برای نیل خیرهای دیگر هستند یا نه، ارزشمند محسوب می‌شوند. در تفکر لیبرال، این خیرها تنزل داده می‌شوند و صرفاً به لحاظ فردی و خدمتی که به خیرهای فردی می‌توانند بکنند در نظر گرفته می‌شوند. (Mulhall, & Swift, 1992: 13-14) ایراد اجتماع‌گرایان آن است که لیبرال‌ها خیرهای ماهیتاً جمعی را نادیده می‌گیرند و یا این که علیه آن‌ها موضع‌گیری می‌کنند.

اجتماع‌گرایان که مهمترین چالش برای نظریه عدالت رولز محسوب می‌شوند به قول سندل، «با تجدید دلائل هگل علیه کانت ادعای اولویت حقوق بر خیر و فرد دارای

انتخاب آزاد که لیبرالیسم مدرن تصویر می‌کند را زیر سؤال می‌برند. اجتماع‌گرایان به تبعیت از ارسطو، استدلال می‌کنند که ما نمی‌توانیم تنظیمات سیاسی را بدون ارجاع به اهداف و غایات مشترک، توجیه کنیم. هم چنین نمی‌توانیم بدون ارجاع به نقش‌هایمان به عنوان شهروندان و مشارکت‌کنندگان در یک حیات مشترک، تصویری از شخصیت فردی خود داشته باشیم» (Sandel, 1982:7) نقد اجتماع‌گرا معطوف به نشان دادن ضعف نظریه عدالت رولز به ویژه درباره تلقی خاصی از فرد است که این نظریه پیشفرض گرفته است. (Kukathas & Pettit, 1990:118) اجتماع‌گرایان معتقدند نظریه عدالت رولز بر نوعی انسان‌شناسی خاص مربوط به خودهای مستقل و آزاد و دارای ظرفیت انتخاب خیر مطلوب خود، مبتنی است. اجتماع‌گرایان این تلقی از فرد را مورد انتقاد قرار می‌دهند. به نظر آن‌ها، نقش‌هایی که ما به عنوان شهروند یک کشور، عضو یک جنبش و طرفدار یک آرمان، واجد آن‌ها هستیم تقویم‌بخش ما هستند. اگر ما تا حدود زیادی توسط اجتماعاتی که عضو آن هستیم، تعریف می‌شویم در آن صورت ما نیز باید در غایات و اهدافی که مخصوص این اجتماعات هستند نیز سهیم باشیم. به نظر اجتماع‌گرایان این غایات و اهداف و مشارکت ما در اجتماعات مختلف موقعیت ما را در جهان مشخص می‌کند و خصلت‌های اخلاقی خود را به زندگی و حیات ما، اعطا می‌کند. (Sandel, 1982:6) موضع محوری اجتماع‌گرایی تأکید بر اجتماع است که تا حدود زیادی توسط فردگرایی موجود در لیبرالیسم مورد بی‌توجهی قرار گرفته است.

جان کیکس نیز در کتابی با عنوان «علیه لیبرالیسم» به نقد نظریه عدالت رولز پرداخته است. او جزء گروه دوم از منتقدان رولز است. به نظر کیکس اساس نظریه رولز بر نفی استحقاق به عنوان مبنای عدالت مبتنی است: «نظریه رولز، با نفی استحقاق به عنوان مبنای عدالت آغاز می‌شود و سپس با بیان دلایل بنیادی و بنیادی‌تری که رالز در حمایت از تلقی برابری خواهانه‌اش از عدالت ارائه می‌کند، عمق بیشتری می‌یابد.» (kekes, 1990:130). به نظر کیکس بی‌توجهی به مفهوم استحقاق در تلقی رولز از عدالت موجب می‌شود که نظریه او که مقبول‌ترین تلقی از عدالت در میان لیبرالهاست، غیر قابل قبول باشد: «از آنجا که تلقی او از عدالت برابری خواهانه است، استحقاق را بی‌ارتباط به عدالت می‌داند. لذا تفسیر او از مفهوم عدالت نمی‌تواند قابل قبول باشد. از سوی دیگر اگر محوریت استحقاق برای عدالت مورد قبول قرار گیرد، عدالت دیگر نمی‌تواند ارزش اساسی لیبرالیسم باشد، زیرا با بسیاری از برنامه‌های سیاسی لیبرالی، با دیگر ارزش‌های اساسی لیبرالی، با تفسیر اختیار به عنوان ارزش بنیانی لیبرالی و با زندگی سعادت‌مندان سازگار نیست» (kekes, 1997:120).

نکته آخر اینکه کتاب «نظریه‌ای در باره عدالت» در سال ۱۳۸۷ توسط دو نفر از مترجمان کشورمان به زبانفارسی ترجمه و بوسیله پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم چاپ و در اختیار پژوهشگران قرار گرفت. مترجمان یعنی آقایان سید محمد کمال سروریان و مرتضی بحرانی از محققان و مترجمان پرکار در حوزه علوم اجتماعی و بویژه علوم سیاسی هستند که تاکنون کتب و مقالات زیادی توسط آنها تالیف یا ترجمه شده است. استاد ارجمند جناب آقای دکتر رضا داوری اردکانی از صاحب نظران برجسته و با سابقه کشور در عرصه فلسفه نیز مقدمه مبسوطی بر این ترجمه نگاشته است.

مترجمان کتاب عنوان «نظریه عدالت» را برای کتاب انتخاب کرده اند. این عنوان هرچند اشتباه نیست اما با توجه به عنوان اصلی آن در زبان انگلیسی شاید بهتر آن بود که عبارت «نظریه‌ای درباره عدالت» را برای کتاب انتخاب می کردند. نکته دیگر اینکه عموماً مترجمان کتب تخصصی در متن ترجمه شده وقتی برای اصطلاحات تخصصی واژگانی را انتخاب می کنند معمولاً در زیر نویس همان صفحه معادل اصلی را ذکر می کنند. این موضوع به خواننده کمک می کند با متن ترجمه شده ارتباط نزدیک تری برقرار کند و اگر برای یک اصطلاح خاص معادل دیگری را در ذهن دارد دچار اشتباه نشود. با این وجود مترجمان کتاب ترجیح داده اند صرفاً در پایان کتاب فهرستی سه صفحه‌ای از مهمترین واژگانی که برای اصطلاحات انگلیسی انتخاب کرده اند را ارائه دهند. البته بر این ترجیح مترجمان نمی توان ایرادی گرفت و خواننده می تواند با مراجعه به این فهرست از چگونگی انتخاب واژگان و معادل‌های اصلی مطلع شود. آنچه در مجموع از بررسی این واژه نامه حاصل می شود آن است که مترجمان عموماً از واژه های مناسبی برای اصطلاحات تخصصی استفاده کرده اند. متن ترجمه شده تا میزان قابل قبولی روان است و فهم آن برای خواننده چندان مشکل نیست. هرچند باید توجه داشت که کتاب رولز یکی از مهمترین کتابها در فلسفه سیاسی است و مباحث آن بسیار نظری و در موارد زیادی نیز پیچیده است. با توجه به این نکته، ترجمه کتاب به لحاظ شیوایی و روانی متن، کاملاً موفق بوده است.

۵. نتیجه گیری

نظریه عدالت رولز بر ایدئولوژی خاصی مبتنی است که می توان آن را لیبرالیسم رفاهی دانست. نظریه رولز، برای حقوق فردی جایگاهی محوری قائل است اما به عدالت به عنوان موضوعی مربوط به توزیع عمومی مزایا و تکالیف در یک جامعه، نیز توجه می کند. در این تلقی از عدالت، «رفاه» به سعادت و بهزیستی تمام عیار همه افراد

جامعه و بویژه تسکین رنج های فقرا و محرومین باز می گردد. (Compbell, 2001:6)

رویکردی که رولز در نظریه ای درباره عدالت از آن پیروی می کند را می توان رویکرد ضد کمالگرایی (antiperfectionism) در فلسفه و نظریه سیاسی دانست. طبق این رویکرد، درباره خیر و ارزشهای بنیادین در جامعه با نوعی تکثر غیر قابل رفع مواجه هستیم و در این میان، ارزشها و خیرهایی که بتوانند معیار و مبنای قضاوت برای تقلیل مناقشات بر سر خیر و شر سیاسی در یک اجتماع سیاسی قرار بگیرند وجود ندارد. نظریه عدالت رولز مدعیست که ایده کمالگرایی در نظریه پردازی سیاسی را رها و اصولی را ارائه کرده است که بر هیچ تلقی خاصی از خیر و سعادت بنا نشده است. عدالت رولزی معتقد است عرصه سیاست باید بری و خالی از خیر و فضایل بنیادین انسانها باشد و تکثرگرایی اخلاقی و نظریه سیاسی بسط یافته پیرامون آن پذیرفته شود. (plant, 1991:75)

در نتیجه، بهتر آن باشد که نظریه رولز را به جای آنکه «عدالت به مثابه انصاف» بدانیم (Rawls, 2001) به آن عنوان «عدالت به مثابه بیطرفی» بدهیم. دقیقاً همین ایده است که توسط بهترین منتقدان رولز، یعنی اجتماعگرایان مورد رد و رفض قرار گرفته است. نظریه پردازان اجتماعگرا با تحلیل انتقادی نظریه رولز و نشان دادن تلقی خاصی که این نظریه از ماهیت بشر در درون خود مضمر و مستتر دارد، یکی از بنیانی ترین دعاوی رولز یعنی بیطرفی اصول عدالتش را غیر قابل دفاع کرده اند. منتقدان اجتماعگرای رولز همچنین نشان دادند نظریه رولز، علی رغم ادعای خودش، خصالتی غیر جهانشمول دارد و بر فرهنگ و خصائص تمدنی خاصی ابتننا یافته است. البته رولز در آثار بعدی خودش به این انتقادات توجه کرد و تغییرات قابل توجهی در آراء خود درباره عدالت بوجود آورد. در هر حال چه انتقادات و ایرادات وارد شده بر نظریه رولز را صحیح بدانیم و چه صحیح ندانیم، رولز یکی از مهمترین فلاسفه سیاسی قرن بیستم محسوب می شود که در احیاء سنت فلاسفه سیاسی به معنای کلاسیک آن در نیمه دوم قرن بیستم و در فضایی مابعدپوزیتیویستی نقش به سزایی داشته است.

از سوی دیگر شاید بتوان ادعا کرد آراء رولز مستلزم نوعی مقبولیت برای نظام های سیاسی حاکم در جوامع غربی می باشد که عمدتاً لیبرال هستند. در اینصورت آیا باید معضلات بنیادینی که اجتماعات غربی بویژه در دوران معاصر با آن مواجه بوده اند را صرفاً نتیجه عملکرد نادرست تصمیم گیران و سیاستمداران بدانیم؟ یا همانگونه که برخی از منتقدان معتقدند مسائلی مانند تضعیف اشکال سنتی اجتماع مانند خانواده، کلیسا و مدارس و افزایش چشمگیر طلاق و ازهم پاشیدگی خانوادهها، افزایش تولدهای نامشروع، گسترش ادیان نامتعارف، جرائم فزاینده و افزایش استعمال مواد

مخدر را بازتاب نقایص بنیادین در فلسفه سیاسی حاکم بر جوامع غربی معاصر - که عمدتاً لیبرالی بوده است - بدانیم؟

منابع

- Christian, Thomas and Christman, Jon (Editors)(2009). *Contemporary Debats in Political Philosophy*. Wilry _Blackwell.
- Compbell, Tom(2001). *Justice*. London:Macmillan Prees LTD.
- Freeman, Samuel (2003). *The Cambridge Compamion to Rawls*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kekes, John(1997). *Against Liberalism*. NewYork: Cornell University Press.
- Kukathas, Chanderan and Pettit, Philip(1990). *Rawls: A Theory of Justice and its Critic*. Stanford : Stanford University Press.
- Mulhall, Stephen, and Swift, Adam(1992). *Liberals and Communitarians*. Oxford ,UK: Basil Blackwell.
- Nozik, Robert(1974). *Anarchy, State and Utopia*. New York: Basic Books.
- Plant, Raymond(1991). *Modern Political Thought*. Oxford: Basil Blakwell.
- Rawls, John(1971). *A Theory of Justice*. Oxford University Press.
- Rawls, John(1993). *Political Liberalism* (Expanded Edition). New York: Comlumbia University Press.
- Rawls, John(2001). *Justice as Fairness: A Reststament*. Edited by Etin Kelly, Harvard University Press.
- Sandel, Michael .J(1982). *Liberalism and the Limits of Justice*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Sandel, Michael .J(1984). *Liberalism an It,s Critics*. New York University Press.